



ماجرای قتل
زن میانسال
که قربانی سوءظن
پسرش شده بود
خاطره یکی از
کارآگاهان پلیس
آگاهی است



قتل مادر با پولول خراب

را به قتل رساندی و تیراندازی اشتباهی نبوده است، رنگ از چهره اش پرید و سعی کرد باز هم کتمان حقیقت کند.

اما نظریه کارشناسی اسلحه باعث شد دست از دروغ گفتن هایش بردارد. خیلی طول نکشید، سکوتش را شکست و در نهایت این پاسخ را به من داد: «به مادرم شک داشتم. نمی دانم چرا این فکر مثل خوره به جانم افتاده بود. مادرم کار خاصی نمی کرد اما من هر حرکت او را به داشتن رابطه پنهانی مرتبط می کردم. بعد هم تصور کردم فردی که با او رابطه دارد می خواهد با مادرم ازدواج کند.»

سوءظن مرگبار

شهرام ادامه داد: «مادرم اما هیچ کدام از حرف های مرا قبول نداشت. بارها با من حرف زد و سعی کرد مرا قانع کند کسی در زندگی اش نیست و قصد ازدواج مجدد ندارد. این فکر که اگر او ازدواج کند، آبروی من می رود و دوست و آشنا می خواهند مرا مسخره کنند که در این سن و سال ناپدری دارم، یک طرف و این که یک نفر قرار است جای پدرم را بگیرد، طرف دیگر ماجرا بود. چطور می توانستم مردی را داخل خانه مان ببینم که جای پدرم را گرفته باشد. به این موضوع که فکر می کردم خون جلوی چشم هایم را می گرفت.»

پسر جوان گفت: «افکار مالیخولیایی و نادرست هر روز در ذهن من بیشتر ریشه می دواند. هر روز تصورات جدیدی می کردم و در آخر هم این مادرم بود که محکوم می شد. یک نفر نبوده به من بگوید اگر مادر قصد ازدواج مجدد دارد، حقش است. تمام جوانی اش را پای تو گذاشته، حالا می توانی ازدواج کند و باقی عمرش تنها نباشد. اما نه تنها کسی پیدا نشد که این حرف ها را به من بزند، بلکه وقتی برای یکی از دوستانم این موضوع را تعریف کردم، اوضاع بدتر شد. او مهر تاییدی به افکار منفی من زد و من ماندم و یک ذهن پر از آشوب شیطانی که آخرش نیز به یک جنایت ختم شد.»

شلیک مرگ

شهرام گفت: «روز حادثه دوباره با هم سر همین مسأله دعویمان شد. هر قدر او اصرار می کرد کسی در زندگی اش نیست و قصد ازدواج ندارد، من مصرتر می شدم که او واقعیت را نمی گوید. حالا که فکر می کنم، می بینم مادرم یکی از پاک ترین انسان های دنیا بود. او با بدبختی و زجر مرا بزرگ کرد، من در نهایت متوهم شدم. دعوا که بالا گرفت، سلاح شکاری را برداشتم و به سمتش شلیک کردم. اولین تیر را که شلیک کردم، بلافاصله باز هم لوله تفنگ را پر کردم و تیر دوم شلیک شد. مادرم که روی زمین افتاد، تازه فهمیدم چه اشتباهی کرده ام. سعی کردم صحنه سازی کنم و قتل مادرم را یک حادثه نشان دهم.»

شهرام از مقابل روی صندلی بلند شد و بدون حرفی به سمت در خروجی رفت تا همراه مامور بدرقه اش به بازداشتگاه منتقل شود.

ظهر یک روز گرم تابستانی در اداره بودم که قتل زنی میانسال به ما اعلام شد. همراه تیم بررسی صحنه جرم راهی محل شدیم. جسد زنی میانسال به نام الهه داخل پذیرایی افتاده بود. اصابت دو گلوله، علت مرگ بود که از سوی متخصصان پزشکی قانونی در صحنه قتل اعلام شد. کنار جنازه الهه نیز سلاح دو لول قرار داشت که به نظر می رسید شلیک از آن صورت گرفته باشد. پسر جوانی که گزارش این قتل را به پلیس اعلام کرده بود، داخل پذیرایی و نزدیک جسد ایستاده بود. رنگ به رو نداشت و کلافه به نظر می رسید. این پسر در تماس با پلیس مدعی شده بود به اشتباه مادرش را به قتل رسانده است. سراغ تنها شاهد این حادثه تلخ رفتم و تحقیقات از او را آغاز کردم. او در پاسخ به این سؤال که چطور مادرش کشته شد، جواب داد: «هنوز خودم در شوک حادثه ای هستم که برای مادرم رقم خورده است. داشتم لوله سلاح را تمیز می کردم، نمی دانم چه شد تیری شلیک شد و به مادرم که مقابلم بود، اصابت کرد.»

بررسی کارشناسی

این ادعای پسر جوان بود که تیر ناگهانی شلیک شده، اما آیا واقعیت همین بود که شهرام می گفت؟ دستور انتقال جسد را به پزشکی قانونی دادم و سلاح نیز برای بررسی دقیق تر در اختیار کارشناسان قرار داده شد. ۲۴ ساعت نگذشته بود که نظریه کارشناس اسلحه شناسی به دستم رسید. در آن نوشته شده بود: یکی از سوزن های سلاح خراب است و کار نمی کند.

به نظر چیز مهمی نبود اما یک مغایرت بزرگ در همین دو جمله کوتاه و ساده وجود داشت. دو تیر به الهه شلیک شده بود، اگر سلاح سالم بود، می شد گفت ناگهانی هر دو تیر با هم شلیک شده است. اما یکی از لوله ها خراب بود. در نتیجه تنها یک تیر می توانست از لوله سلاح دو لول شلیک شده باشد. ولی الهه با دو تیر کشته شده بود. این نشان می داد سلاح دو بار شلیک شده است. بار اول را شاید می توانستیم بگوییم غیرارادی و حادثه بوده است، اما شلیک دوم نمی توانست این فرضیه را در بر داشته باشد. با این نظریه، ناخودآگاه فرضیه مرگ بر اثر شلیک اشتباهی رنگ باخت و عنوان قتل را به خود گرفت. اما سوالی در ذهن من نقش بست: زن میانسال به چه دلیلی کشته شده است؟ شهرام برای چه به مادرش شلیک کرده است؟

کتمان حقیقت

برای دومین بار بود که روبه روی شهرام نشسته بودم. پسری لاغر اندام و سیاه چرده که مدام چشم هایش را از من می دزدید و سعی داشت به هر سمتی نگاه کند الا من. همین مسأله بیشتر نشان می داد پسر جوان حقیقت را مخفی کرده است. دوباره در رابطه با قتل الهه از او سؤال کردم اما همان حرف های قبلی را گفت. زمانی که به او گفتم: تو مادرش

اصل سند خودرو سواری **هاج یک ام وی ام تیپ 315HNEW**
مدل ۱۳۹۶ به شماره پلاک ۹۶۵ ق ۸۶ ایران ۴۵ به رنگ
سفید روغنی با شماره موتور **MVM477FJAH057645**
شماره شاسی **NATFBAMD1H1046702** به نام معصومه
میرزائی پیشکشی با کد ملی ۲۹۹۲۱۲۶۳۶۰ مخدوش
گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

تمامی مدارک اعم از کارت سوخت، کارت موتور
برگ سبز و برگ کمیانی **موتور سیکلت آپاچی**
مدل ۱۳۹۵ رنگ سبز به شماره پلاک ۴۵۲۹۵
ایران ۱۳۲ شماره شاسی **N2G150J9514211**
و شماره موتور **C1B6213492** مفقود گردیده و از
درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ کمیانی خودرو **جیلی رنگ**
مشکی مدل ۲۰۱۳ به شماره موتور
JLY4G18D7NB00251 شماره
شاسی **L6T7844S7DN037163**
مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

جامه
زودتر با خبر شوید ...
MozayedeMonaghese.com
۰۲۱-۴۹۱۵۵۰۱۵